

بر شماست که فرزندان خود را آتش پرست نگردانید؛ و بپذیرید که دارایی آتشکده، از آن خدا و پیامبر اوست.

باید از فراورده‌های زمین خود – که خداوند، آن را به ما بازگردانیده است (فیء مسلمانان گشته است) – در صورتی که از آسمان یا از چشمه‌ها، آب خورد، يك پنجم و چنانچه با چرخ آب و ریسمان، آبیاری گردد، يك دهم به ما بدهید.

نیز بر شماست که از هر بیستدرم دارایی خود، يك درم، و از هر بیست دینار آن، يك دینار، بپردازید.

باید از چهارپایان خود، دوچندان آن که مسلمانان می‌دهند، بدهید. نیز بر شماست که در آسیابهای خود، بی‌دستمزد، برای کارگزاران ما [غله] آرد کنید. ایمنی و آرامش از آن کسی است که از هدایت پیروی کند.

۱. متن «الاستبذیین» جمع استبذ نگارشی از الصبذ؛ فارسی معرباً و هو فی الذیلم کالأمیر فی العرب (جوالیقی ص ۲۱۸). گفته شده است که اینان، مردمی از زردشتیان بوده‌اند. نیز گفته‌اند که ایشان، سپاه‌یانی بودند در دژ المشقر بحرین. به گفته جوالیقی: این عنوان در میان مردم دیلم، همچون «امیر» در میان تازیان بوده است. زمخشری گفته است: چون ایشان، اسب پرست بودند، مردم به آنان «اسبذیون» می‌گفتند! (لسان ۴۹۳/۳؛ الفائق ۴۳/۱). – م.
۲. الهامی است از ایه ۲۷۹/بقره. – م.

به هلال فرمانروای بحرین

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۷ (ش ۴۱)؛ عبدالمنعم خان ش ۱۱۹.
بنگرید: اشپرنگر، ۳۷۲/۳؛ اشپربر ص ۲۶.

ما با تو درآشتی هستیم. من نزد تو خداوندی را می‌ستایم که جز او خدایی نیست؛ و تو را به سوی (همان) خداوند یگانه فرامی‌خوانم که به او ایمان آوری و از او فرمان ببری و به جمع مسلمانان پیوندی؛ زیرا که آن، برای تو بهتر است.

ایمنی و به‌دور ماندن از خشم خدا، از آن کسی است که از هدایت پیروی کند.

(۶۸-۶۸/الف)

مکاتبه با هودّه بن علی^۱ (رهبر یمامه)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۱۸ (ش ۷)؛ ابن مَکولون ش ۱/۱۳-۲؛ قلّشندی، ۳۷۹/۶ (به نقل از سهیلی)؛ قسطلانی ۲۹۵/۱؛ عبدالمنعم خان ش ۱۲۰؛ ابن قَیّم، ۶۲/۳؛ زَیلعی ش ۱/۱۴-۲؛ زرقانی، ۳۵۵/۲؛ خَلّی، ۳۵۲/۳.
مقابله کنید: بلاذری ص ۸۶-۸۷؛ اِمتاع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۲۵، اِمتاع (چاپی) ۳۰۸/۱؛ بس بار دوم ۱/۴ ص ۱۴۹؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۳۷.
بنگرید: اشپرنگر ۲۶۶/۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر خدا به هودّه بن علی:

آن کس که پیرو هدایت گردد، از خشم خدا به دور می ماند. بدان که آیین من به زودی بر سراسر گیتی چیره خواهد گشت. از این رو اسلام بپذیر تا ایمن مانی؛ و تا آنچه در اختیار داری به تو واگذارم.

الله

نشان مهر رسول

محمد

او بی آنکه پیشنهاد پیامبر(ص) را نپذیرد، بهوی پاسخ داد و به حضرتش نوشت:
آنچه که تو بدان فرامی خوانی چه نیکو و زیباست! من شاعر و سخنگوی قبیله خویشم و تازیان از منزلت و پایگاه من می هراسند، بخشی از این کار را^۲ به من سپار تا از تو پیروی کنم.

۱. وی هودّه پسر علی پسر یمامه از بکرین وائل، فرمانروای یمامه در نجد و شاعر و سخنگوی بنی حنیفه پیش از اسلام و در زمان پیامبر اسلام بود. پیامبر خدا او را به اسلام فراخواند و او در پاسخ، از پیامبر خواست که بخشی از مسؤولیت خویش را بهوی سپارد و پیامبر نپذیرفت و او نیز ایمان نیاورد. وی در سال هشتم هجری درگذشت (الأعلام، ۱۱۱/۹-۱۲؛
جمهره أنساب العرب ص ۳۱۰). - م.

۲. متن «الأمر» و مراد امر رسالت است. - م.

(۶۸/ب)

به ثمامة بن أثال^۱ فرمانروای یمامه

إمتاع الأسماع، مقریزی، ۳۰۸/۱.
(نیز بنگرید: پیمان شماره ۹.)

پیامبر سلیط بن عمرو قرشی عامری را... نزد هونده بن علی [به شماره ۶۸ بازنگرید] - و نزد ثمامة بن أثال، دو فرمانروای یمامه، گسیل کرد. متن نامه در دست نیست.

۱. بنگرید به یانوش پیمان ۹ و ۱۰-م.

۶۹

اقطاعی برای مُجاعة^۱ یمامی حنفی

ابوعبید، ش ۶۹۲؛ بلاذری ص ۹۳؛ عبدالمنعم خان ش ۹۲، ۱/۹۲، ۳/۹۲؛ کنز العمال، ۲ ش ۳۹۸۱؛ لسان «شکر»: الأضواء، ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰۰/ب؛ مُعْجَمُ الصُّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۶۶/الف و ۷۷/الف؛ کتاب الأماکن، الحارمی (خطی لاهی، استانبول، و خطی استراسبورگ، فرانسه ش ۱۶۸)؛ بث ۲۶۲/۲-۲۶۳ به نقل از ابن منده و ابونعیم؛ کتاب النبی، محمد مصطفی الأعظمی (به نقل از نسخه خطی المصباح المصنیء، ابن خدیجه) ص ۳۹-۴۰. مقابله کنید: الجرح والتعديل، ابوحاتم رازی ۱/۴، ش ۱۹۱۱؛ الکنی، ذولای ۱۱۱/۲-۱۱۲؛ یعب ش ۱۲۷۹. بنگرید: کایتانی ۳۳/۱۰ (تعلیق نخست^۲).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است از محمد فرستاده خدا برای مُجاعة بن مُرارة بن سلمی:

من، الغورة، غرابه والحبل^۲ را به اقطاع تو دادم؛ از این رو هر کس در این باره، باتو به چون و

چرا پردازد، پاسخ وی بر من خواهد بود.

۱. وی از بنی ثعلبه و همان کس است که خالد بن ولید او را اسیر گرفت و صلح مردم یمامه، به دست وی انجام پذیرفت (جُمهرة ص ۳۱۲). م.
۲. نیز بنگرید: یاقوت، مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ۱۹۸/۲ و ۷۸۰/۳. م.
۳. الثَّوْرَةُ وَ غُرَابَةُ وَ حَبْلٌ: نام جاهایی در یمامه است که پیامبر خدا آنها را به مُجَاعِدَاد (مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ۱۹۸/۲ و ۷۸۰/۳). م.

۷۰

نیز برای مُجَاعَةُ

از هلال بن سراج بن مُجَاعَةُ روایت است که نیای وی مُجَاعَةُ (ر.ض) برای درخواست دینه برادر مشرک خود که به دست بنی سنوس از قبیله نُهْل کشته شده بود، نزد پیامبر آمد. پیامبر (ص) گفت: اگر برای مشرکی خونبها نهاده بودم، برای برادر تو نیز می‌نهادم. ولی من خونبهای برادر تو را به تو خواهم داد. سپس نامه زیر را برای وی نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است از محمد پیامبر، برای مُجَاعَةُ بن مُرَارَةَ بن سُلَیْم:

من از نخستین خمسی که از دارایی مشرکان بنی نُهْل به دست آید برای خونبهای^۱ برادر مُجَاعَةُ یکصد شتر بهوی خواهم داد.

۱. متن «عَقَبَةُ»، گفته می‌شود: أَخَذْتُ مِنَ اسِيرِي عَقَبَةً: از اسیر خویش یا به جای اسیر خویش سربها ستاندم (صباح، جوهری، ۸۵/۱). م.

از خالد بن ولید برای مُجَاعَه^۱ و همراهان وی، در روزگار رُذَه (بازگشت از اسلام)

طبری ص ۱۹۵۴.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این پیمان صلحی^۲ است که خالد بن ولید، با مُجَاعَه بن مُراره و سَلْمَة بن عُمیر و دیگران، بسته است. وی با ایشان به شرط پذیرفتن اسلام، بر زر و سیم^۳ و نیمی از اسیران و سلاحهای جنگی و چهارپایان و یک خانه و یک کشتزار از هر روستایی، صلح کرد. پس از این پیمان، شما در پناه خدا هستید؛ و خالد بن ولید و ابوبکر، جانشین پیامبر خدا و مسلمانان، متعهد هستند که بر این پیمان استوار باشند.

۱. بنگرید: پیمان «۶۹»، پانویس ۱-م.

۲. بنگرید: پیمان شماره ۱۱ (پیمان صلح حدیبیه). در برخی از مآخذ پیمان حدیبیه، به جای «هذا ما صالح»، «هذا ما قاضی» آمده است، چنان که در پیمان بالا نیز همین عبارت به کار رفته و قاضی به معنی صالح است. م.

۳. نیز بنگرید: الفائق، ۳۰۴/۲-م.

به قبیله عَبْدِ الْقَیْسِ^۱ (در بحرین)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۲-۳۳ (ش ۵۷). مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۵۴ (ش ۹۸).
بنگرید: کایتانی، ۱۸۶/۸؛ اشهربر ص ۲۹؛ اشهرنگر، ۳۷۶/۳.

از محمد پیامبر خدا به الأکبر بن عبدالقیس^۲:

ایشان با وجود لغزشهای بزرگ و کارهای ناروایی^۳ که در جاهلیت مرتکب شده‌اند، در پناه خدا و پیامبر او هستند. و برایشان است که بر پیمان خویش استوار باشند. کسی نباید راه خوار و بار را برایشان ببندد و از آب باران، بازشان دارد. نیز نباید هنگام رسیدن میوه‌ها، آنان را از چین^۴ آنها جلو گیرند. غلام بن خضرمی از سوی پیامبر خدا، بر صحرا و دریا و شهر و بزرگان آنجا و آنچه از آنجا

به دست می‌آید، نماینده او است. مردم بحرین، در برابر ستم و ستمگر و در میدانهای کارزار، یاوران و پشتیبانان وی‌اند. اینان در برابر محتوای این نوشته — بی‌آنکه سخنی را جابه‌جا کنند و یا آهنگ تفرقه در سر پیرورانند — با خدا پیمان بسته‌اند. بر سپاهیان اسلام است که ایشان را از قبیلهٔ «عبدالمطلب» بهره‌مند سازند. در داوری، راه داد در پیش گیرند. در رفتار و کردار، میانه‌رو باشند. این فرمانی است که هیچ‌یک از دو گروه، نباید آن را دگرگون سازند. خدا و پیامبرش بر ایشان گواه‌اند.

۱. عبدالقیس پسر اقصی پسر ذغلی پسر جدیله پسر اسد پسر ربیع، جدی جاهلی است و نسبت به آن، عقیسی و عبدی می‌باشد. فرزندان عبدالقیس، نخست در تهامه بودند و سپس به بحرین رفتند و در آنجا ماندند. این قبیله دارای تیره‌های بسیاری است (جمهره ص ۲۹۵-۹۶؛ لسان العرب، ۱۸۸/۶ «قیس»: الأعلام، ۱۷۵/۴). — م.
۲. در نسخهٔ اصل، «الاکبر بن عبدالقیس» آمده است، ولی نسب‌شناسان با این نام، آشنا نیستند. شاید صورت درست آن، «الاکبر من عبدالقیس» و یا «لکیز بن عبدالقیس» بوده است؟
۳. متن «القحیم» دربارهٔ معنی این کلمه بنگرید: (لسان، ۴۶۳/۱۲ و واژه‌نامهٔ کتاب). — م.
۴. «جریم الثمار» در اصل «جریم» یا ح بی‌نقطه بوده است، و شاید درست آن «جریم الثمار» است؛ به واژه‌نامه بنگرید.
۵. قاضی ابویوسف گفته است: قبیلهٔ همان خراج است. از ابوعبید مؤلف کتاب الأموال نقل شده است که: آنچه پس از پایان جنگ، از اهل شرک گرفته می‌شود، قبیله نام دارد (الرتاج، ۱۸۹/۱). — م.

(۷۲/الف)

نیز برای عبدالقیس

عمر موصلی؛ بخش هشتم ورق ۳۱ ب - ۳۲ الف

به نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

این فرمانی است از محمد فرستادهٔ خدا برای قبیلهٔ عبدالقیس و کسان و پیروان عبدالقیس در بحرین و پیرامون آن:

شما مسلمان گشته و به خدا و پیامبرش ایمان آورده بودید که نزد من آمدید؛ و در راه استواری بر دین خدا با من پیمان بستید. من با این شرط پیمان شما را پذیرفتم که در همهٔ کارها از خدا فرمان برید، نماز گزارید و زکات دهید؛ به زیارت خانهٔ خدا روید و ماه رمضان را روزه بدارید؛ و پیوسته در راه خدا — هرچند به زیان خود — راه داد در پیش گیرید. نیز به شرط آنکه بر پایهٔ دستوری که خدا و پیامبرش دربارهٔ اموال مسلمانان داده‌اند، از داراییهای^۱ توانگران برگیرید و به تهیدستان دهید.

۱. ابن‌اثیر در حدیث زکات: «خُنُونِ حَوَاشِي أَمْوَالِهِمْ» گفته است: منظور، شتران خردسال است و مفرد آن، حاشیه می‌باشد. گویا حواشی اموال در این فرمان، کنایه از اندکی و ناچیزی مالی بوده است که از دارایی توانگران برداشته به نیازمندان می‌داده‌اند.

کلمه «حاشیه» در آغاز این فرمان، به معنی کسان و پیروان آمده است، چنان‌که گویند: جاء فی حاشیته یعنی با مردم خود که در گرد او بودند، آمد؛ و هؤلاء حاشیته (به‌نصب حاشیه) یعنی ایشان در پناه وی‌اند (بنگرید: لسان، ۱۸۰/۱۴). م.

۷۳

به شُبیب بن قُرّه (در میان نمایندگان عبدالقیس)

ابن‌حجر ش ۸۳۲۷؛ ابن‌اثیر، أسد الغابة، ۳۸۶/۲.

متن نوشته به‌دست نیامده است.

۷۴

به صُحار بن عَبَّاس (در میان نمایندگان عبدالقیس)

ابن‌حجر ش ۸۵۳۳.

متن نوشته به‌دست نیامده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَى جَيْفَرٍ وَعَبْدِ ابْنِ الْجَلَنْدِيِّ؛
 السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ، أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ بِدِعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمًا تَسْلِمًا، فَإِنِّي رَسُولُ
 اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، لَأُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ. وَإِنكُمَا إِن أَقْرَرْتُمَا بِالْإِسْلَامِ
 وَلَيْتَكُمَا. وَإِن أَبَيْتُمَا أَنْ تُقْرَأَ بِالْإِسْلَامِ، فَإِن مَلِكِكُمَا زَائِلٌ، وَخَيْلِي تَحُلُّ بِسَاحَتِكُمَا، وَتُظَهَرُ نُبُوَّتِي عَلَى
 مَلِكِكُمَا.
 وَكُتِبَ أَبِي بِنُ كُتِبَ.



علامة الختم

۷۶

به جیفر و عبد، دو پسر الجَلَنْدِی (فرمانروایان عمان)

بط ش ۱/۱۰؛ قس ۱/۲۹۴؛ بق ۳/۶۲؛ قلقش ۶/۳۸۰؛ عمخ ش ۳۵؛ فریدون ۱/۳۳؛ الزرقانی ۲/۳۵۳؛ الحلبي ۳/۳۵۰.

مقابله کنید: بس ج ۲/۱ ص ۱۸ (ش ۸)؛ بلا ص ۷۶؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۴۱-۷۴۲ (وی گفته است: پیامبر، همراه عمرو عاص، برای آن دو که در عمان بودند، نامه‌ای نوشت)؛ کتاب النبی، محمد مصطفی الأظمی (به نقل از بس) ص ۲۴ (هم او گفته است که جیفر، مهر نامه را برداشت و نامه را خواند).

بنگرید: اشپرنگر ۳/۳۸۲-۳۸۳؛ مؤلف (حمیدالله) می گوید: در سال ۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م، بخشی از يك شماره روزنامه عربی تونسسی را دیدم که عکس نامه پیامبر (ص) به جیفر و عبد، فرزندان الجَلَنْدِی را دربر داشت. ولی نام و تاریخ این روزنامه، شناخته نشد. در روزنامه‌ای که این نامه را نشر داده بود، در میان گفته‌هایی که درباره آن آورده بود، این گفته به چشم می‌خورد که: «دانشمندان باستان‌شناس، به نسخه اصلی این نامه، دست یافته‌اند. این مطلب، هنگام دیدار استاد اسماعیل رصاصی، سفیر پیشین عمان در ایران، از یکی از کشورهای عربی، به دست آمده است. وی، اصل نامه را در حوزه‌ای که آثار باستانی لبنان را در خود جای داده بود، یافته است... شخص یادشده، از دادن نوشته خطی به جناب سفیر، خودداری کرده ولی به‌وی اجازه داده است که از آن، عکس بردارد...». سفیر محترم عمان در پاریس، به من وعده کرده است که درباره آن، پژوهش کند؛ خدایش پاداش نیک دهد. متن این نسخه اصلی چنین است:

- سطر ۱. بسم الله الرحمن الرحيم
 ۲. من محمد رسول الله
 ۳. إلى جيفر و عبدابني الجلند
 ۴. ي سلام على من اتبع (كذا) الهدى
 ۵. اما بعد فاني ادعوكما بد
 ۶. عاية الاسلام اسلما تسلمافا
 ۷. ني رسول الله الى الناس
 ۸. كافة لانذر من كان حيا
 ۹. ويحق القول على الكافرين
 ۱۰. فانكما إن أقررتما بالا
 ۱۱. سلام وليتكما وان اييتما
 ۱۲. فان ملككما زایل و خيلي
 ۱۳. تحل بساحتكما و تتظهر (كذا) نبو
 ۱۴. تي على ملككما
 ۱۵. نشانه مهر

الله
رسول
محمد

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا، به جیفر^۱ و عبد پسران الجندی^۲:

آنکس که پیرو هدایت گردد، از خشم خدا به دور می ماند. پس از عنوان: من شما را به شعار اسلام^۳ فرامی خوانم. اسلام آورید تا ایمن مانید؛ زیرا که من فرستاده خدا بر همه مردم هستم، تا زندگان (خردمند) را هشدار دهم «و کلمه عذاب بر کافران مسلم گردد». اگر اسلام بپذیرید، به شما حکومت خواهم داد، ولی چنانچه از پذیرفتن آن، سرباز زنید، پادشاهی شما از میان خواهد رفت؛ و سپاهیان من به سرزمین شما خواهند آمد و پیامبری من، بر پادشاهی شما چیره خواهد گشت.

این نامه را ابی بن کعب نوشت.

الله
رسول
محمد

نشان مهر

۱. بفتح «ج» و «ف». م.
۲. به ضم «ج»، فتح «ل» و «د». م.
۳. یعنی گفتن لا اله الا الله و محمد رسول الله. م.
۴. بنگرید: ذیل پیمان ۵۳. م.

۷۷

به مردم دما (روستایی است در عُمان)

بط ش ۲/۱۰، عمخ ش ۱۸ (به نقل از بخاری و سمویه و ابن السکن و جز ایشان)؛ بث ۲۴۴/۵ (وی او را ابوشداد ذماری عُمانی نامیده و گفته است: سه تن یاد شده و ابن مننه و ابونعیم، آن را در کتابهای خود آورده‌اند)؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة محمد بن علی الأکوع الخوالی (چاپ بغداد ۱۹۷۶) ص ۱۲۱ ش ۷۷-۱۲۹، نیز وی به نسخه خطی تاریخ ناشناخته ص ۸۵ و بلدان یاقوت، واژه «توام»؛ و مکاتیب الرسول، علی بن حسین الأحمدی (کتابخانه مصطفوی، ایران)، ۱ ش ۸ نیز به: بلدان یاقوت، واژه «دما» ارجاع داده است؛ بح، ذیل ابی شداد، وی درباره گیرنده نامه، کاوش کرده و گفته است: بر پایه سخن ابن اثیر، وی از مردم «ذمار» یمن و ساکن عُمان بوده است. دیگران گفته‌اند: وی از مردم دما و دما از نواحی عُمان است. ابن حجر افزوده است: این فتحون در اوهام الاستیعاب (ابن عبدالبر)، موضوع را پی گرفته (یا آن را مورد سؤال قرار داده است).

مقابله کنید: «جوانا»؛ بع، کنی ۳۷۲.

بنگرید: صحیح بخاری ۱۱:۱۱؛ اشپرنگر ۳۷۷/۳؛ نیز بنگرید: نامه ۱۳۹ پس از این، که آن نیز چنین مطلبی را دربر دارد؛ الحازمی ش ۳۳۷ (خطی).

ابوشداد — مردی از مردم دما، (که روستایی است از روستاهای عُمان) — گفت: نامه پیامبر (ص) که بر پاره‌ای پوست نوشته شده بود، به ما رسید... کسی را نیافتیم که نامه را برای ما بخواند؛ تا آنکه ساعتی بعد، جوانی را پیدا کردیم و آن نامه را برای ما خواند... در آن زمان یکی از اسواران خسرو به نام بستیجان، بر عُمان فرمان می‌راند.

از محمد پیامبر خدا به مردم عُمان:

پس از سپاس و ستایش خدا؛ یگانگی خدا و پیامبری مرا بپذیرید، زکات دهید و مسجدها را چنین و چنان بسازید؛ وگرنه با شما پیکار خواهم کرد.

۱. اسوار. واژه پارسی است به معنی اسب‌سوار و تیرانداز ماهر. جمع آن أساوره است؛ أساوره: گروهی از ایرانیان بودند که از دیرباز در بصره می‌زیستند (سان «سور». أساوره: سوارکاران دلاور و قهرمانان نامدار (مفاتیح العلوم ص ۱۱۵). م.

برای نمایندگان ثماله و الحدان (در عُمان)

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۳۵ (ش ۶۹): الأهل ص ۶۶.
مقابلہ کنید: بس ج ۲/۱ ص ۸۲ (ش ۱۳۸: البایة، ابن کثیر ۳۴۱/۵ (وی گفته است: عبدالله بن عیسیٰ یمانی (ثمالی؟) و مسلمة بن هاران حدانی، پس از گشودن مکه، همراه گروهی از کسان خویش، نزد پیامبر (ص) آمدند و اسلام آوردند. پیامبر خدا دربارهٔ پرداخت زکاتی که بر دارایی ایشان تعیین کرده بود، نامه‌ای برای آنان نوشت. ثابت بن قیس بن شماس، آن را نوشت؛ و سعد بن معاذ (عباده؟) و محمد بن مسلمه (ر.ض) بر آن گواه گشتند.
بنگرید: کایتانی، ۸۷/۹؛ اشهرنگر، ۳۲۳/۳.

این فرمانی است از محمد فرستادهٔ خدا برای مردم کرانه‌های دریا و ساکنان سرزمینهای هموار^۱ مقابل شهر عُمان^۲: پیش از انبار کردن فراورده، تخمین پرداخت خرما برای ایشان انجام نمی‌گیرد و نیز پیمانهای لبریز در نظر گرفته نمی‌شود. ایشان باید از هر ده بار شتر، یکبار بپردازند.
نویسندهٔ این فرمان، ثابت بن قیس بن شماس است.
سعد بن عباده و محمد بن مسلمه، گواه گشتند.

۱. «لبادیه الأسیاف و نازلة...» در متن اصلی چنین است، ولی بهتر است: که نازلة الأسیاف و بادية الأجواف، خوانده شود.
۲. صُحار: نام قبیله‌ای و نیز نام شهر عُمان است (المحکم، ابن سینه، ۱۰۶/۳). م.

(۷۸/الف) (۱-۲-۳)

به قبیلهٔ اُزدِ دَبا

ابن سعد، ج ۱/۷ ص ۷۲؛ مقلین الجواهر بتاريخ البصرة، نُعمان بن محمد بن العراق ص ۸۰-۸۱.

قبیلهٔ اُزدِ دَبا (دَبا میان عُمان و بحرین جای دارد و اکنون روستایی بر ساحل دریا در کشور امارات متحدهٔ عربی است) اسلام آورده بودند... پیامبر خدا خُذیفهٔ یَمان اُزدی از مردم دَبا را به‌عنوان مسؤول گردآوری زکات، نزد ایشان فرستاد و احکام واجب زکات را برای وی نوشت.
متن این نوشته به‌دست نیامده است.
خُذیفه زکات دارایی ایشان را می‌گرفت و به تهرستانشان می‌داد. آنان پس از رحلت پیامبر (ص)

مرتد گشتند و از پرداخت زکات، سرباز زدند. حذیفه ایشان را به توبه فراخواند، ولی نپذیرفتند و پیامبر (ص) را دشنام دادند... و به رجزخوانی پرداختند... حذیفه این مطلب را به ابی بکر نوشت. متن نامه در دست نیست (بنگرید: پیمان شماره ۷/۲۸۲). سپس ابوبکر، عکرمه بن ابوجهل را بدانجا گسیل داشت. ولی در تباه بود که نامه ابوبکر به دستش رسید: «با همراهان خویش، به سوی مردم ذبا راه بپوی». این نخستین گروه بود که ابوبکر، به سوی از دین برگشتگان روانه ساخته بود.

۷۹

نامه^۱ خالد از سرزمین بلحارث^۲ به پیامبر خدا

ابن هشام ص ۹۵۹-۹۶۰؛ طبری ص ۱۷۲۴-۱۷۲۵؛ عبدالمنعم خان ش ۱/۴۴؛ همرموصلی ج ۸ ورق ۲۹ ب - ۳۰ الف؛ الأهل ص ۸۰. مقابله کنید: ابن سعد ج ۲/۱ ص ۷۲ (ش ۱۲۳)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۵۰۱/۱. بنگرید: اشپرنگر، ۵۰۹/۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

به (حضور) محمد پیامبر فرستاده خدا از خالد بن ولید:

درود و رحمت و برکات آفریدگار بر تو باد ای پیامبر خدا. همانا من همراه تو خداوندی را که جز او خدایی نیست، می ستایم. پس از سپاس و ستایش پروردگار، ای پیام آور خدا! مرا به سوی قبیله بنی الحارث بن کعب روانه کردی و فرمان دادی آنگاه که نزد آنان رفتم، تا سه روز با ایشان پیکار نکنم و آنان را به اسلام فراخوانم. چنان چه اسلام آوردند، از آنان بپذیرم و شعائر اسلام و کتاب خدا و سنت پیامبرش را به ایشان بیاموزم، و اگر اسلام نیاوردند، با آنان پیکار کنم.

من نزد ایشان آمدم و همانگونه که پیامبر خدا (ص) فرمان داده بود، سه روز اینان را به اسلام خواندم و سوارانی را (با پیامی) سوی ایشان روانه کردم: ای مردم قبیله الحارث! به اسلام روی آورید تا گزند نبینید؛ و ایشان بی آنکه پیکار کنند، اسلام آوردند. و من اکنون در میان این مردم هستم و اینان را به آنچه که خدا فرمان داده است، فرمان می دهم و از آنچه که آنان را بازداشته است، باز می دارم؛ و تا رسیدن دستور پیامبر خدا (ص)، شعائر اسلام و سنت پیامبر را به ایشان می آموزم.

درود بر تو ای پیام آور خدا.

۱. این نامه در سال دهم هجری نوشته شده است (تاریخ طبری، ۱۷۲۴/۴-۲۵). م.
 ۲. بنی الحارث و بنی الغنبر و... را به تخفیف، بلحارث و بلغنبر نیز می‌گویند. م.

۸۰

پاسخ پیامبر(ص) به خالد بن ولید

ابن هشام ص ۹۵۹-۹۶۰؛ ابن طولون ش ۱/۲۳؛ طبری ص ۱۷۲۵؛ قلقشندی، ۳۶۷/۶؛
 عبدالمنعم خان ش ۲/۴۴؛ عمر موصلی ج ۸ ورق ۳۰ الف؛ الاهدل ص ۸۰.
 مقابله کنید؛ ابن سعد ج ۲/۱ ص ۷۲ (ش ۱۲۳).
 بنگرید: اشپرنگر، ۵۱۰/۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر فرستاده خدا، به خالد بن ولید:

درود بر تو؛ همانا من، همراه تو خداوندی را که جز او خدایی نیست، می‌ستایم. پس از سپاس و ستایش خدا، نامه تو همراه فرستاده‌ات به من رسید؛ وی مرا از این که قبیله الحارث، بی‌آنکه پیکار کنند، اسلام پذیرفته و به دعوت اسلامی تو پاسخ گفته‌اند و گواهی داده‌اند که آفریدگاری جز خدای یگانه نیست، و محمد، بنده و فرستاده اوست، و این که خداوند ایشان را به‌مند راهنمایی خویش، راه نموده است، آگاه ساخت. از این‌رو، آنان را به رحمت پروردگار مژده‌رسان و از نافرمانی وی، بیم ده؛ و (تو ای خالد) همراه نمایندگان ایشان، بازگرد.

درود و بخشایش و برکات خدا بر تو باد.

۱. این نامه در سال دهم هجری نوشته شده است (طبری، ۱۷۲۵/۴). م.

(۸۰/الف - ب - ج)

نامه‌ای به نجران و همدان و مکاتبه با علی (ع) در یمن

إمتاع الأسماع، مقریزی ۵۰۹/۱-۵۱۰، ۵۰۴.
مقابله کنید: أنساب الأشراف، بلاذری ۳۸۴/۱؛ التنبیه والأشراف، مسعودی ص ۲۳۹؛ بمب ش
۲۰۱۵؛ حياة الصحابة، الكاندهلوی ۱۷۵/۱ (وی به بدایه این کثیر ارجاع داده است).

(پیامبر اسلام - ص -) علی بن ابی طالب را برای گردآوری زکات و خراج مردم نجران، به آنجا فرستاد... علی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - [در رمضان سال دهم] پس از رفتن خالد بن ولید به یمن، بدانجا رهسپار گشت و نامه پیامبر خدا (ص) را برای مردم آن دیار خواند و همه مردم در يك روز، به اسلام گرویدند.

متن نامه، در دست نیست.

پس (علی) آن رویداد را برای پیامبر نوشت و پیامبر خدا (ص) سه بار فرمود: درود بر مردم همدان.

(راوی) يكبار گفته است: پیامبر خدا (ص) وی را به سوی یمن... به سرزمین مَنجَج... روانه ساخته بود... و علی - که خدا از وی خشنود باد - هنگامی که بر دشمن چیره گشته بود، درباره برخورد خویش با دشمن و اسلام پذیرفتن ایشان، همراه عبدالله بن عمرو بن عَوْف مُزَنِي، نامه‌ای به پیامبر نوشته بود.

متن نامه، به دست نیامده است.

پیامبر به علی دستور داد که در موسم حج (حجّة الوداع)، به وی پیوندد. پس عبدالله (نیز) نزد پیامبر بازگشت.

متنی برای پاسخ نامه به دست نیامده است.

۱. علی (ع) در حالی که جامهٔ إحرام پوشیده بود، در مکه با پیامبر خدا دیدار کرد (ابن هشام ۲۴۹/۴). - م.

(۵/۸۰)

نوشته استفتاء علی(ع) از یمن به پیامبر

أخبار القضاة، وکیع ۹۴/۱.

مقابله کنید: المُستترک، حاکم ۱۳۵/۳-۱۳۶؛ سُنن ابی داود ۳۳/۱۳ باب کسانی که قرعه را پذیرفته‌اند؛ سُنن ابن ماجه ۲۰/۱۳ شماره ۲۳۴۸ ولی آن دو، از نامه سخنی نگفته و تنها، داستان را یاد کرده‌اند؛ القضاة فی الاسلام، مقاله محمد ضیاء الرحمن الأعظمی در مجله «رابطة العالم الاسلامی» (پیوند جهان اسلام)، مکه، رمضان ۱۳۹۷، ص ۴۳.

از زید بن ارقم روایت است که گفت: نزد پیامبر بودم که نامه علی(ع) از یمن به وی رسید. علی(ع) در نامه نوشته بود که سه تن بر سر پسری دعوا دارند. و بخشی از ماجرا را یاد کرده بود. گفت: پیامبر خدا(ص) از خواندن آن نامه، به خنده افتاد، به گونه‌ای که دندانهای کرسی وی نمودار گشت. سپس گفت: من درباره این مسأله، بجز آنچه که علی داوری کرده است، چیزی نمی‌دانم.

حاشیه‌نگار کتاب گفته است: حدیث زید بن ارقم در داوری علی(ع) درباره نسبت فرزند بود. بیهقی در شُعب ایمان و ابن ابی شیبیه و نیز احمد خنبل در مُسنَد خود، آن را آورده‌اند. عبارت ابوداود و نسائی چنین است: «من نزد پیامبر نشسته بودم که مردی یمنی از در درآمد و گفت: سه تن از مردم یمن، نزد علی آمدند و درباره چند مرد که در یک «طهر» با زنی نزدیکی کرده بودند، از وی داوری خواستند. علی به دو تن از ایشان گفت: رضا دهید که فرزند از آن مرد باشد. آن دو نپذیرفتند. سپس به دو تن دیگر گفت: شما رضا دهید که فرزند از آن مرد باشد. آن دو نیز نپذیرفتند. علی گفت: شما شریکان سختگیر و بی‌گذشتی هستید؛ من در میان شما قرعه می‌افکنم و قرعه به نام هر کس درآید، فرزند از آن وی خواهد بود و او باید دوسوم خونبهای یک انسان را به آن دو تن دیگر بپردازد. سپس، قرعه کشید و فرزند را به صاحب قرعه داد. پیامبر(ص) از شنیدن آن، خندید، آن سان که دندانهایش نمایان گشت.

پاسخ پیامبر به علی، به صورت نوشته‌ای در دست نیست.

۸۱

برای بنی ضیاب از بلحارث

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۱/۲۲)
بنگرید: کایتانی، ۴/۱۰؛ اشهرنگر، ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

پیامبر خدا (ص) به بنی ضیاب از قبیله حارث بن کعب نوشت:
ساربه و بلندی آن، از آن ایشان است؛ و تا آنگاه که نماز گزارند و زکات دهند و از خدا و
پیامبرش پیروی کنند و از مشرکان کناره گیرند، هیچکس را در آن سرزمین، برایشان حقی نخواهد
بود.
این فرمان را مغیره نوشت.

۸۲

برای یزید بن طفیل از قبیله بلحارث

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۲/۲۲)؛ عبدالمنعم خان ش ۱۲۱.
بنگرید: کایتانی، ۵/۱۰؛ اشهرنگر، ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

به راستی که همه المصنه از آن اوست و تا هنگامی که نماز گزارد و زکات دهد و با مشرکان بستیزد،
کسی را در آن (زمین)، بروی حقی نخواهد بود.
این فرمان را جهنم بن صلت نوشت.

۸۳

برای بنی قنن از بلحارث

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۳/۲۲).
بنگرید: کایتانی، ۶/۱۰؛ اشپرنگر، ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

پیامبر خدا برای بنی قنن بن ثعلبه از بلحارث فرمانی نوشت:
همانا مَجَس از آن ایشان است، و داراییها و جانهای ایشان در پناه خداست.
این فرمان را مُغیره نوشت.

۸۴

برای عبد یغوث از بلحارث

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۴/۲۲): عبدالمنعم خان ش ۶۵.
بنگرید: کایتانی ۷/۱۰؛ اشپرنگر ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

پیامبر خدا (ص) برای عبدیغوث بن وَعَلَّة حارثی نوشت:
وی و پیروان و افراد قبیله او، آنچه زمین و خرما بن به هنگام پذیرفتن اسلام داشته‌اند، تا زمانی
که نماز گزارند و زکات دهند و یک پنجم دست‌آورده‌ها را در جنگ به کار گیرند، از آن خود ایشان
خواهد بود؛ و یک‌دهم دارایی از ایشان نخواهند ستاند و آنان را به نبرد بسیج نخواهند کرد.
این فرمان را اُرَقم بن اَبی اُرَقم مخزومی نوشت.

۱- زمخشری می‌نویسد: لَا يُخْشَرُونَ: لَا يُؤْخَذُ عَشْرُ أَمْوَالِهِمْ، یعنی یک‌دهم دارایی ایشان را نمی‌ستانند؛ وَلَا يُخْشَرُونَ:
لَا يُخْشَرُونَ إِلَى الْمَغَازِي وَقِيلَ: لَا يُخْشَرُونَ إِلَى عَامِلِ الزَّكَاةِ، یعنی ایشان را برای پیکار با دشمن، یا برای بردن عامل
زکات، گردهم نمی‌آورند (الفائق، ۱۸۰/۱، ۴۳۳/۲؛ لسان، ۱۹۲/۴) که به قیاس موارد دیگر وجه اول راجح است. — م.

برای بنی زیاد از بلحارث

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۵/۲۲).
بنگرید: کایتانی ۸/۱۰؛ اشپرنگر ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

پیامبر خدا برای بنی زیاد بن حارث یعنی مردم قبیله حارث فرمانی نوشت که:
جمّاء و اذنبه، ملك ایشان است و بی گمان، اینان تا آنگاه که نماز گزارند و زکات دهند و از
مشرکان کناره گیرند، درمان خواهند بود.
علی این فرمان را نوشت.

برای یزید بن المحجّل از بلحارث

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۶/۲۲)؛ عبدالمنعم خان ش ۱۲۲.
بنگرید: کایتانی ۹/۱۰؛ اشپرنگر ۵۱۰/۳ (تعلیقہ نخست).

برای یزید بن مُحجّل حارثی:
همانا نمره و زمانهای آبیاری^۱ آن، از آنر ایشان است؛ و وادی الرّحمن از بیشه‌های آن است. او
بر مردم خویش یعنی بنی مالک و فرزندان ایشان سرپرستی دارد. کسی با آنان به جنگ برنخواهد
خاست و نیز ایشان را به میدان کارزار نخواهند برد^۲.
این فرمان را مُغیره بن شعبه نوشت.

۱. مراد استفاده از نوبت آبیاری و به اصطلاح حَقّابه است. م.

۲. بنگرید: پانوش پیمان ۸۴. م.

۸۷

برای بنی قنان پسر یزید از بلحارث

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۸/۲۲).
بنگرید: کایتانی ۱۱/۱۰؛ اشهرنگر ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

برای بنی قنان بن یزید حارثی:

بی گمان، منوّد و جویبارهای آن تا زمانی که اینان نماز گزارند و زکات دهند و از مشرکان دوری
گزینند، و راه را از گزند راهزنان دور دارند و بر اسلام خویش گواهی دهند، ملک ایشان خواهد بود.

۸۸

برای عاصم بن حارث از بلحارث، یا عظیم بن الحارث محاربی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۹/۲۲)؛ کتاب الأماکن، حازمی (خطی) ش ۳۵۳.
نیز مقابله کنید: الحازمی ش ۶۴۴؛ النّهایة فی غریب الحدیث، ابن اثیر، «رمس» (وی گفته است:
رامس به کسر میم، جایی است در سرزمین محارب و پیامبر خدا (ص) درباره آن؛ برای عظیم بن
حارث محاربی، فرمانی نوشت)؛ البدایة، ابن کثیر ۳۴۱/۵ (وی گفته است: الأرقم بن ابی الأرقم
بود که به فرمان پیامبر خدا، اقطاع عظیم بن حارث محاربی را در فتح و جز آن، نوشت).
بنگرید: کایتانی ۱۲:۱۰؛ اشهرنگر ۵۱۱/۳ (تعلیقہ نخست).

برای عاصم بن حارث حارثی:

همانا نجمه از راکس^۱، از آن اوست و در آن، هیچ کس را بر وی حقی نیست.
این فرمان را ارقم نوشت.

۱. راکس نام منطقه‌ای است که نجمه بخشی از آن بوده. حازمی این عبارت را «المحجمه من رامس» آورده است. — م.

برای بنی قُرّة از قبیله بنی نهد

الذیبلی ش ۱۳؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۲۱).
بنگرید: کایتانی ۸۶/۹؛ اشپرنگر ۳۷۱/۳ (تعلیقہ نخست).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این است آنچه که محمد فرستاده خدا به بنی قُرّة بن عبدالله بن ابی نجیح از قبیله نهد، داده است: بهراستی که وی همه المظله، زمین و آب آن، زمین هموار و کوهستان آن را، بهعنوان قرقی که چهارپایان خود را در آن بچرانند، به ایشان داده است. این فرمان را معاویه بن ابوسفیان نوشت.

برای ذی الغصه^۱ در قبیله بنی حارث از قبیله نهد

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۷/۲۲).
مقابلہ کنید: الاستیعاب ش ۲۲۶۱؛ ابن سعد ۵، ص ۳۸۵؛ پیامبر، فرمانی برای وی نوشت و دوازده اوقیه و یک نش^۲ به وی جایزه داد.
بنگرید: کایتانی، ۱۰/۱۰؛ اشپرنگر، ۵۱۰/۳ (تعلیقہ دوم).

برای قیس بن حُصین ذی الغصه در جهت پناه دادن به افراد قبیله او و بنی نهد: بی گمان ایشان تا آنگاه که نماز گزارند، زکات دهند و از اهل شرک کناره گیرند و بر اسلام خویش گواهی دهند، در پناه خدا و پیامبر وی خواهند بود؛ و برای پیکار، بسیج نخواهند شد و نیز یکدهم دارایی از ایشان نخواهند ستاند؛ و پیداست که مسلمانان از دارایی ایشان بهره‌ای خواهند برد.

۱. وی قیس پسر حُصین یزید ذی الغصه است که در رمضان سال دهم هجری همراه خالد بن ولید نزد پیامبر اسلام آمد (طبری، ۱۷۲۵/۱-۲۷؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ۳۸۴/۱). م.
۲. اوقیه جمع آن اواقی و برابر چهل درهم و نش برابر بیست درهم است (اسان، ۴۰۴/۱۵). م.

۹۱ به طهفة بن زهیرا و کسان وی از قبیله بنی نهد

قلقشندی، ۳۶۸/۶-۳۶۹؛ ابن عبیرته، ۱۴۰/۱؛ عبدالمنعم خان ش ۲۴ (دو روایت)؛ کنز العمال ج ۵ ش ۵۷۰۰ (وی گفته است: ابن جوزی در الواهیات از آن یاد کرده و گفته است: این روایت درست نیست چرا که در سلسله سند آن، افراد ناشناخته و ضعیف هستند)؛ عمر موصلی ج ۸ ورق ۳۲ الف؛ الأهدل ص ۱۰۴؛ الأزمنة والأمكنة، مرزوقی ۱۴۴/۲؛ إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی کوپرولو) ص ۱۰۲۸؛ عیاض ۶۳/۱؛ الوفاء، ابن الجوزی ص ۷۵۴؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، محمد بن اکوع الخوالی، ص ۸۵ وی به نسخه خطی ناشناخته‌ای در تاریخ یمن ص ۸۲، ارجاع داده است.

مقابلہ کنید: الاستیعاب، ش ۹۰۶؛ النہایة، ابن اثیر، واژه‌های: حبس، ربا، رمق.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا به بنی نهد:

درود بر شما؛ آنکس که نماز را به پا دارد، مؤمن است و آنکس که زکات دهد، مسلمان است؛ و هرکس گواهی دهد که جز خدای یگانه، خدایی نیست، در شمار ناآگاهان نخواهد بود. تا آنگاه که بر پایه احساس و تعصب جاهلی^۲، در اندیشه نیرنگ و پیمان شکنی نباشید^۳، شتر پیر و حیوانی که به تازگی زاییده است و اسب رام گشته و کره یکساله، از آن شما خواهد بود^۴. به سبب گردآوری زکات، چارپایاتان را از رفتن به چراگاه باز نخواهند داشت. کسی درختان شما را نخواهد برید^۵؛ دامهای شیرده شما را نزد مأمور گردآوری زکات نخواهد برد تا از رفتن به چراگاه بازمانند^۶. هرکس بر محتوای این پیمان استوار ماند، پیامبر خدا نیز نسبت به پیمان وی استوار خواهد ماند؛ ولی هرکس آن را نادیده انگارد، باید افزون بر زکات مقرر، مال دیگری نیز بپردازد^۷.

۱. هنگامی که نمایندگان عرب نزد پیامبر (ص) آمدند، طهفة پسر ابو زهیر از قبیله نهد به‌پا خاست و درباره دشواریهای زندگانی خود و قبیله خویش، سخن گفت. پیامبر اسلام درباره وی دعا کرد و فرمان بالا را برای قبیله بنی نهد نوشت و همراه طهفة فرستاد (الفائق، ۲۷۷/۲-۲۷۸). چنانکه می‌بینیم در الفائق زمخشری همچنین در العقد الفرید، طهفة بن ابو زهیر آمده است. — م.

۲. برای توضیح بیشتر درباره واژه‌های غریب این فرمان، بنگرید: (الفائق ۲۸۱/۲-۲۸۲؛ قلشندی ۳۶۹/۶). — م.

۳. در لسان آمده است: الرِّبْقُ: الخَيْطُ و مؤنث آن، رِبْقَةٌ و جمعش أُرْبَاقٌ، رِبَاقٌ و رِبْقٌ است. أَخْرَجَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ یعنی از اسلام روی گردانید. رِبْقَةٌ در اصل به گرهی در ریسمان گفته می‌شود که بر گردن یا دست جانور می‌نهادند تا آن را نگاه دارد، و چون جانور برای رهایی خود از بند، آن را می‌جویند است، از این رو اُكْلٌ (خوردن) را برای نقض عهد (پیمان شکنی) استعاره آورده‌اند (لسان العرب، ۱۱۲/۱۰-۱۱۳). — م.

۴. این معنی نزدیک به آن سخن پیامبر (ص) است که گفت: زکات اسب را بر شما بخشیدم (الفائق ۲۸۱/۲). — م.

۵. المحکم، ابن سیده، ۲۴۱/۱ (عضد)؛ اصلاح المنطق، ابن السکیت ص ۲۲. — م.

۶. الفائق، همان. — م.

۷. متن «فَعَلَيْهِ الرَّبُّوَةٌ» بنگرید: پیمانهای شماره (۱۱۰/ج)، ۱۵۲ و ۱۸۱ «ربا». — م.

۹۲

به جُفَیْنَةُ از بنی نَهْد

الاستیعاب ش ۳۷۰؛ الاصابة، ابن حجر، ش ۱۱۷۰؛ أسدالغابه، ابن اثیر، ۲۹۱/۱.
مقابلہ کنید: الجرح والتعديل، ابوحاتم رازی ج ۲۱/۱ ش ۲۲۶۳.

پیامبر خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به وی نامه‌ای نوشت و او با نامه پیامبر، دلو خود را وصله کرد؛ و سپس به آهنگ گرویدن به اسلام، نزد پیامبر آمد. جُفَیْنَةُ نَهْدِيّ وَ جُهَنِيّ وَ غَسَّانِيّ نيز گفته‌اند. متن نامه به دست نیامده است.

۱. پیداست که آن نامه را بر پوست نوشته بودند. — م.

۹۳

فراخواندن اسقفهای نَجْران به اسلام

یعقوبی، ۸۹/۲؛ قَلَقَشْتَنِيّ، ۳۸۰/۶ (به نقل از الهُدَى المَحْمَدِيّ، مصحح کتاب، همین نامه را در مِفْتَاحِ الْأَفْكَارِ نيز یافته است)؛ ابن خديسه، واژه «نَجْران»؛ ابن قَيِّم، ۳۹/۳؛ عبدالمُنعِم خان ش ۸؛ ابن کثير، تفسير ۳۶۹/۱ (ذیل آیه ۵۹/۳ به نقل از بیهقي)؛ البِدَايَةُ، ابن کثير ۵۵/۵؛ مَكَاتِبُ الرَّسُولِ، علی بن حسین علیّ أحمدی ش ۲۸، وی به ابن خَجَر و دیگران، ارجاع داده است. مقابلہ کنید: ابوَعُبَيْد، ش ۶۸؛ بس ۲/۱ ص ۸۴.

از محمد رسول خدا به اُسُقْفَانِ نَجْران:

به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب:

پس از عنوان: من شما را از پرستیدن بندگان، به پرستش آفریدگار و از تن دادن به سرپرستی بندگان، به سوی سرپرستی خدا فرامی خوانم. چنانچه دعوت مرا نپذیرید، باید سرگزیت بپردازید، و اگر این را نیز نپذیرید، به شما اعلام جنگ می کنم.
والسلام.

۱. یعنی پرداخت سرگزیت را نپذیرید. - م.

۹۴

پیام پیامبر (ص) با ترسایان نجران^۱

بیو ص ۱۴؛ بع ش ۵۰۲؛ بلا ص ۶۵-۶۶؛ بس ج ۲/۱ ص ۳۵-۳۶ (ش ۷۲)؛ بق ۴/۴۰؛ عمخ ش ۹؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۶۶/ب - ۶۷/الف؛ الأصل، امام محمد شیبانی (نسخه های خطی مراد ملاً، عاطف، فیض الله و ایاصوفیا، استانبول، کتاب السیر، باب آنچه که از پیامبر و یاران وی درباره مردم نجران و بنی تغلب، آمده است)؛ إمتاع، مقریزی (خطی کاپرولو) ص ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة لمحمد بن علی الأکوع الخوالی، ص ۹۴-۹۶، نیز وی به نسخه خطی ناشناخته ای در تاریخ، ارجاع داده است.

مقابله کنید: ابو عبید، ش ۵۰۵، ۱۱۹۶؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۱، ۸۵ (ش ۱۴، ۱۴۳)؛ یعقوبی، ۹۰/۲؛ کتاب الخراج، قدامة بن جعفر (نسخه خطی پاریس) ورق ۱۲۵ ب؛ ابن قیم، ۴۱/۳؛ ستن ابی داود، ۲۰/۳۹؛ الفائق، واژه «وهف»؛ لسان، واژه «وقف»؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۵۰۲/۱؛ ابو عبید، غریب الحدیث (خطی کاپرولو) ورق ۷۲/ب؛ النهایة، ابن اثیر «ثلل»، «ثوا»، «ریا».

بنگرید: کایتانی، ۶۰-۱۰؛ اشپرنگر، ۵۰۲/۳-۵۰۳؛ اشپرپر، ص ۹۰-۹۲؛ لین پول، در جای خود. نیز بنگرید: تاریخ نسطوریان (در مجموعه تالیف های آباء شرقیین [Patrologia Orientalis]، ۶۰۱/۱۳ و پس از آن)؛ ابن العبری (در مجموعه المكتبة الشریقة [Bible orient] ج ۲/۳ ص ۹۴)؛ مجید خنوری، ترجمه سیر الشیبانی (Shaybani's Siyar) فصل ۱۷۱۰.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمان محمد پیامبر فرستاده خدا (صلی الله علیه وسلم) برای مردم نجران است، - هنگامی

که وی بر ایشان فرمان می‌راند — دربارهٔ همهٔ میوه‌ها و همهٔ طلا و نقره و برده‌های ایشان. وی بر ایشان بزرگواری نموده همهٔ دارایی آنان را به‌دست خود آنان سپرد که در برابر آن، سالانه دوهزار دست جامه^۲، از جامه‌های اوقی^۳ بدهند. یعنی هزار جامه در هر ماه رجب و هزار جامه دیگر، در هر ماه صفر پردازند و بهای هر دست جامه، يك اوقیه نقره باشد. فزونی بهای جامه‌ها از مقدار خراج، و کاستی آنها از ارزش چهل اوقیه درهم، در محاسبه منظور خواهد گشت. نجرانیان آن مقدار سلاح، اسب، شتر و کالاهای دیگر^۴ که پردازند، به حساب خراج، از ایشان دریافت خواهد شد. هزینهٔ زندگی و آسایش^۵ فرستادگان من به‌صورت بیست روز یا کمتر از آن، به‌عهدهٔ مردم نجران خواهد بود؛ و نباید فرستادگان من بیش از يك ماه، نزد آنان نگاه داشته شوند.

بر مردم نجران است که هنگام پدیدآمدن شورش و یورش و آسیب دشمن^۶ در یمن، سی دست زره، سی رأس اسب و سی نفر شتر، به‌امانت به مسلمانان بدهند. آنچه از زره‌ها، اسب و شتر و کالاها که به‌عاریت به فرستادگان من داده‌اند تباہ گردد، فرستادگان من باید عوض آنها را به ایشان بازگردانند.

داراییهای مردم نجران و مردم پیرامون آن، جانهایشان، آیین و پرستشگاههایشان، کسان حاضر و غایب و بستگان نزدیک ایشان، و آنچه — از اندک و بسیار — در دست دارند، در پناه خدا و در حمایت فرستادهٔ خدا، محمد پیامبر است.

هیچ اسقفی از مقام اسقفی خویش و هیچ راهب و کاهنی از مقام رهبانیت و کهانت خویش، بر کنار نخواهد گشت. هیچ‌گونه پستی و خون‌زمان جاهلیت، دامن ایشان را نخواهد گرفت^۷. برای پیکار با دشمنان اسلام، گسیل نخواهند گشت^۸؛ يك‌دهم دارایی، از ایشان نخواهند ستاند؛ پای هیچ لشکری به زمین آنان نخواهد رسید. هر کس از ایشان حقی بخواند، دادگری و انصاف در میانشان حاکم خواهد بود، به‌گونه‌ای که نه ستم کنند و نه ستم بینند.

از این پس هر کس رباخواری کند، از پیمان و پناه من به‌دور است. هیچ کس از مردم نجران، نباید به جرم ستمکاری کسی دیگر، کیفر بیند.

تا آنگاه که اینان نیکخواه و در پیمان خویش درستکار و از سنگینی گناه ستمگری به‌دور باشند، پناه خدا و تعهد محمد پیامبر رسول خدا، بر این پیمان‌نامه استوار خواهد بود، تا آنکه خداوند فرمان خویش را به‌کار گیرد.

ابوسفیان بن حرب، غیلان بن عمرو، مالک بن عوف از قبیلهٔ النصر، الأقرع بن حابس حنظلی و مُفیره بن شعبه، بر این پیمان‌نامه گواه گشتند.

عبدالله بن ابی‌بکر، این نوشته را برای ایشان نوشت.

(یحیی بن آدم^۹ گفته است: من نوشته‌ای در دست نجرانیان دیدم که نسخهٔ آن، همانند این

نسخه بود و در پایین آن آمده بود:

علی بن ابی طالب، این را نوشته است. ولی من نمی‌دانم که درباره آن چه بگویم^(۱).

۱. منظور از نجران در این پیمان‌نامه، نجران یمن است، نه نجران عراق (الرتاج، ۴۷۶/۱). م.
۲. متن «حَلَّة»: عبارت از شلوار و ردا و یا پیراهن و شلوار و ردا بوده است؛ و دست‌کم باید دارای دو جامه باشد؛ در غیر این صورت، بدان حَلَّة نگویند (لسان، ۱۷۴/۱۱؛ الرتاج، ۴۷۶/۱). م.
۳. مفرد أوقیة أوقیه است و مقدار أوقیه چهار درهم یا به سخن دیگر، هفت مثقال می‌باشد (الفائق، ۷۴/۴؛ لسان، ۱۲/۱۰؛ «أوقیة»؛ الرتاج، ۴۷۷/۱) گویا منظور این است که باید بیهای هر حَلَّه‌ای که می‌پردازند، یک أوقیه یا چهار درهم باشد. م.
۴. متن «الرَّوْض»: جمع غرض به سکون «ر» به معنی کالای غیر نقدی یا گونه‌ای از داراییهای غیر نقدی است. قال ابو عبید: الرَّوْضُ الْأَمْعَةُ الَّتِي لَا يَدْخُلُهَا كَيْلٌ وَلَا وَزْنٌ وَلَا يَكُونُ حَيَوَانًا وَلَا عَقَارًا. ابو عبید گفته است: غروض کالاهایی را گویند که به پیمودن و سنجش درنیابند، و حیوان و ملک را نیز دربر نمی‌گیرد (لسان، ۱۷۰/۷؛ الرتاج، ۴۷۸/۱). م.
۵. متن «مُنْتَهَم»: در شرح کتاب الخراج قاضی ابویوسف، به جای واژه «مُنْتَهَم» کلمه «مَنْتَهَم» یاد شده و در توضیح آن آمده است: شایسته است که نجرانیان، وسایل حرکت فرستادگان مرا فراهم آورند (الرتاج، ۴۷۸/۱). م.
۶. متن «مَعْرَةٌ» که در لغت به معنی جنایت، آزار رساندن به دیگری و پیکار سخت است؛ و مَعْرَةٌ الْجَيْش: یعنی سپاهیان یا دشمنان به مردمی روی آورند و ناگاهانه از کشته‌های آنان بخورند و یا بی‌اجازه سپاه سالار خود، آغاز پیکار کنند (لسان، ۵۵۶/۴)؛ نیز بنگرید: سورة الفتح، آیه ۲۵ «فَنصَبْنَكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةَ بِغَيْرِ عِلْمٍ». م.
۷. یعنی رفتارهایی که در جاهلیت، بر بنیاد پستی و نامردمی انجام می‌گرفته است، به فراموشی سپرده خواهد شد. زمخشری می‌گوید: پیامبر اسلام (ص) در پیمان با مردم نجران، هرگونه رباخواری و خونخواهی زمان جاهلیت را از گردن آنان برداشت (الفائق، ۲۳/۲). م.
۸. بنگرید: پانوشتهای پیمانهای: ۴۸ و ۸۴. م.
۹. گویا یحیی بن آدم قرشی صاحب کتاب الخراج مورد نظر مؤلف بوده است. م.
۱۰. چنین است در متن. م.
۱۱. در متن کتاب، روایت این زنجویه از این فرمان، نیز جداگانه آمده است؛ ولی چون این روایت، بر رویهم سخن تازه‌ای جز آنچه که یاد شد دربر نداشت، از ترجمه آن، خودداری گردید. م.

برای ابی حارث بن علقمه اسقف نجران

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۳۱ (ش ۱۴)؛ ابن قیم، ۴۱/۲؛ عبدالمنعم خان ش ۱۰؛ إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی کویپولو) ص ۱۰۳۸ و ۱۶۵۱.

[به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر]

از محمد پیامبر به اسقف ابوحارث و اسقفان و کاهنان نجران و پروان و راهبان ایشان، به راستی که آنچه ایشان در دست دارند، از اندک و بسیار، از کنیسه‌ها، پرستشگاهها و شیوه

خداپرستی، از آن خود ایشان است؛ و آنان در پناه خدا و پیامبر او هستند. هیچ اسقفی از پایگاه اسقفی خویش، هیچ راهبی از رهبانیت خود و هیچ کاهنی از سمت کهنات خویش برکنار نخواهد گشت. هیچ حقی از حقوق ایشان و نه اقتدارشان و نه هیچ چیز از آنچه که دارا بوده‌اند، دگرگون نخواهد شد. تا آنگاه که نیکاندیش و بر پیمان خویش استوار باشند و گرد سبتم نگردند، [برای همیشه در پناه خدا و پیامبر وی خواهند بود].
والمغیره نوشت^۱.

۱. پداست که یعنی: این پیمان‌نامه را مغیره نوشت. م.

۹۷-۹۶

دو نسخه از نوشته پیامبر(ص) به نجرائیان^۱

تاریخ نسطوریان (در مجموعه نوشته‌های آباء شرقیین [Patrologia Orientalis] ج ۱۳ ص ۶۰۰-۶۱۸). در ساختگی بودن این دو متن، کمترین تردیدی نیست.
نیز بنگرید: نوشته ش ۱۰۲.

ظهور اسلام - که خداوند استوار و پیروزش داراد. در روزگار نیا ایشوعیب، تا پدیدآمدن آیین اسلام در سال نهمصد و هشتاد و پنج اسکندری و سال سیویکم پادشاهی ابرویز پسر هرمز، و سال دوازدهم پادشاهی هراکلیوس پادشاه روم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم - که درود بر او باد - در سرزمین تهامه پدید آمد و تازیان را به پرستش آفریدگاری که از حد و صف، برتر است، فراخواند. مردم یمن از وی پیروی کردند. او با مردم مکه به پیکار پرداخت و یثرب را جایگاه خویش ساخت - و آن شهر قنطو را کنیز ابراهیم است - و آن را مدینه نامید. چنان که می‌گویند: تازیان از نسل آن پسر ابراهیم‌اند که پس از اسماعیل از هاجر بزاد و نام وی لاعارز بود. هنگامی که خبر پیامبری محمد(ص) به پادشاه روم رسید، بدان خبر بهایی نداد و به گفته اخترشناسانی که با وی بودند، پشتگرم گشت. کار محمد بن عبدالله بالا گرفت و فزونی یافت. چون سال هیجدهم از پادشاهی هراکلیوس پادشاه روم - سالی که اردشیر پسر شیرویه^۲ خسرو پرویز به پادشاهی نشست - فرارسید، (محمد) بر همه تازیان چیره گشت و اسلام، نیرو گرفت. وی خود از بیرون رفتن و پرداختن به پیکار کناره گرفت و یاران خود را به نبرد با دشمن، گسیل داشت. مردم نجران، همراه

رهبر ترسای غسانی با رهاوردها و دل‌های پاك، روی به سوی وی آوردند و یاری و پشتیبانی خویش را و — در صورتی که دستور دهد — پیکار در کنار وی را به او پیشنهاد کردند. وی رهاوردهای ایشان را پذیرفت و پیمان‌نامه‌ای برای آنان نوشت؛ و عمر بن خطاب نیز در روزگار خلافت خویش، چنین کرد.

این، پیمان‌نامه‌ای است از سوی محمد بن عبدالله (علیه‌السلام) برای مردم نجران و دیگر پیروان آیین ترسایی در سراسر گیتی. این پیمان‌نامه از روی نوشته‌هایی که پیر منشا^۲ به سال دویست و شصت و پنج نزد حبیب راهب یافته، نوشته شده است. آن راهب، یادآور گشته است که آن دفتر در (کُتُبْخَانَه) بیت الحکمه بوده و وی پیش از رهبانیت خویش، مسؤولیت نگهداری آن (بیت‌الحکمه) را به عهده داشته است. وی گفته است که آن پیمان‌نامه، بر روی پوست گاوی که با رنگ زرد، رنگین گشته بود، نوشته شده و نسخه آن، به مهر پیامبر اسلام (علیه‌السلام) نقش یافته بوده است:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، زنهان‌نامه‌ای است از سوی خدا و پیامبر وی برای ترسایانی که بر آیین مردم نجران و یا بر یکی از مذاهب آیین ترسایی هستند. محمد بن عبدالله فرستاده خدا بر همه مردم، آن را به عنوان زنهان‌نامه‌ای از سوی خدا و پیامبر خدا برای ترسایان، و سفارشی به مسلمانان پس از خود که آن را فراگیرند و بشناسند و بدان ایمان داشته باشند و برای خویشتن نگاه دارند، نوشته است.

هیچ‌یک از فرمانروایان و هواخواهان پادشاه و دیگران، نمی‌توانند آن را نادیده گیرند یا نوشته دیگری را جایگزین آن سازند. نیز نجرانیان، جز بر بنیاد شرط‌هایی که در این نوشته از آنها یاد شده است، هیچ‌گونه هزینه‌ای را از سوی مؤمنان نخواهند پذیرفت. هر کس این پیمان را نگاه دارد و بر آن حرمت نهد و نسبت به محتوای آن پای فشرد، بر تعهد خود استوار و نسبت به پیمان پیامبر خدا وفادار خواهد بود؛ و هر کس آن را بشکند و به چیزی جز آن روی آورد و آن را دگرگون سازد، بار گناه آن بر خود وی خواهد بود؛ و به راستی که چنین کسی در امانت خدا خیانت و بر او نافرمانی کرده و پیمان‌ش را درهم شکسته و با پیامبر خدا به ستیز برخاسته و نزد خدا در شمار دروغگویان است. زیرا که در دین خدا و سفارش مؤکد وی، پایداری بر تعهد و پیمان واجب است. هر کس این نوشته را نادیده گیرد، بی‌گمان حرمت آن را درهم شکسته است؛ و هر کس حرمت پیمان را نگاه ندارد، از امانت به دور است و خداوند و مؤمنان درستکار، از وی بیزار خواهند بود.

اما انگیزه‌ای که [بموجب آن]، ترسایان در پناه خدا و پیامبر خدا درآمده‌اند، حقی است که پیروان عیسی بر مسلمانان دارند و پیمان استواری است که اینان با صاحبان این دعوت (اسلامی) بسته‌اند و رعایت و پشتیبانی و عمل کردن به آن و نگاهداری و مراقبت از آن، شایسته همه مسلمانان است. زیرا پیروان همه ادیان و کتب عتیق، دشمن خدا و پیامبرش بودند؛ و با وجود

تاکیدی که از سوی خدا درباره پیامبر وی به آنان رسیده بود، بر دشمنی و انکار صفات یادشده وی در کتاب خدا، همداستان گشته بودند. این دشمنی و ناپاوری، گویای ناپاکدلی و بداندیشی و درون تیرگی این مردمان بود که مرتکب گناهان گشتند و بار سنگین آنها را بر دوش کشیدند. آنچه را که خداوند تأکید فرموده بود که آشکار سازند و پنهان ندارند و آن را بشناسند و انکارش نکنند، پنهان داشتند. پیروان ادیان، برغم حجتی که برایشان اقامه گشته بود، چنان که باید، حرمت پیامبر اسلام را پاس نداشتند و در این باره از نشانه‌های روشن سود نجستند؛ و در راه دشمنی با خدا و پیامبرش و برانگیختن مردم به ستیزه با آنان و به آراستن دروغ در نظر مردمان، هماهنگ گشتند. آنان به این بُرهان روی آوردند: که خداوند وی را همراه با فرمان خویش، به عنوان مژده‌دهنده، ترساننده و فراخواننده به سوی آفریدگار و چراغ تابانی که پیروان خویش را به بهشت مژده و مخالفان را به دوزخ بیم می‌دهد، گسیل نداشته است. ایشان از این رهگنر، به بزرگترین دروغی که در نظرشان زیبا می‌نمود، تن دردادند. آنان [سریچی از دستور وی]، نپذیرفتن رسالت او، بدخواهی نسبت به وی و نشستن در کمین وی را در نظر مردم آراستند که در نتیجه آن، مردم به قصد جان پیامبر خدا با وی روبه‌رو گشتند. در راه دشمنی وی، مشرکان قریش و دیگران را یاری دادند. در ردّ و انکار گفته‌های پیامبر تلاش کردند و با این رفتار خویش، درخور آن گشتند که از پیمان خدا به‌در آیند و از پناه وی دور گردند.

آن رفتاری که در جنگ حنین، در پیکار با بنی قینقاع، در ستیز با بنی قریظه و بنی نضیر از ایشان سرزد، و رفتار سرانشان و همکاری و همیاری آنان با مردم مکه دشمنان خدا، در راه پیکار با فرستاده خدا، به انگیزه دشمنی با پیام‌آور خدا و مؤمنان و پشتیبانی از مکیان با نیروی انسانی و سلاح، خود پیداست.

تنها نصرانیان بودند که چون به دلیل پاکدلی خویش نسبت به مسلمانان و انعطافی که نسبت به رهبر این دعوت از خود نشان دادند، به دعوت پیکار با خدا و پیامبر او پاسخ ندادند. خداوند در کتاب خویش در وحیی که فرورستاده، از یهود به سخت‌دلی یاد کرده است؛ در صورتی که در ضمن ستودن ترسایان، از نرم‌دلی و گرایش آنان به دوستی با مسلمانان سخن رانده است: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...»^۴ یعنی «بی‌گمان، یهود و مشرکان را سرسخت‌ترین دشمنان مؤمنان، و ترسایان را نزدیکترین دوستان ایشان خواهی یافت و این دوستی از آن روست که در میان ترسایان، کشیشان و راهبانی هستند و مانند یهود و بت‌پرستان، از پذیرفتن و پیروی از حق، سرباز نمی‌زنند»^۵. این دوستی با مؤمنان از آن روست که گروهی از ترسایان و مردمان درستکار و آشنا به آیین خدا، در راه گسترش دعوت اسلامی، ما را یاری دادند، و در کارهایی چون هشدار دادن مردم و آشناساختن ایشان با رسالت پیامبر خدا - که در جهت خشنودی خدا بود - از خدا و پیامبر وی پشتیبانی کردند.

سید، عبدیشوع، ابن حجره، ابراهیم راهب و اسقف عیسی، همراه چهل تن سواره از مردم نجران و شماری از یاران گرانقدر خود از ترسایان سرزمینهای عرب و عجم، نزد من آمدند. من پیامبری خویش را بر آنان عرضه داشتم و آنان را به تقویت و گسترش و یاری بدان فراخواندم و حجت خدا بر آنان روشن بود. ایشان از آن روی برنگردانیده بر آن پشت نکردند. به حجت خدا نزدیک گشتند و در کنار وی ماندند و از وی خشنود شدند و به یاریش شتافتند؛ سخنانش را پذیرفتند؛ سخنانی نیکو گفتند و اندیشه‌ای پسندیده از خود نشان دادند. در جهت نیروبخشیدن بدانچه به آنان عرضه داشته بودم و ایستادن در برابر ناباوران و سرکشان از این آیین، با من پیمانها بستند. بهسوی هم‌کیشان خود بازگشتند و پیمان خویش را نگهستند. بر پیمانی که با من بسته بودند، استوار ماندند و از تعهد خویش بازنگشتند. به کارهایی که مرا خرسند می‌ساخت، همچون انجام‌دادن کارهای نیک، هم‌پیمانی در راه پیکار با یهود و در راه آشکار ساختن فرمان خدا و به‌پا داشتن حجت وی و دفاع از پیامبران خدا، به هماهنگی با اهل این دعوت پرداختند؛ و استدلال یهود را در جهت تکذیب و نپذیرفتن رسالت و گفتار من، درهم شکستند.

ترسایان بر آن شدند که کار مرا استوار دارند و در برابر کسی که از این دین ناخرسند بود و در صدد تکذیب و دگرگونی و شکستن و رد آن برآمده بود، به دشمنی برخاستند. همه مردم روی زمین؛ از پادشاه تازیان گرفته تا شخصیت‌های مسلمان و صاحبان دعوت (اسلامی)، درباره اندیشه شایسته ترسایان نسبت به امر (پیامبری) من و دفاع اینان از پیکارگران مرزها در سرزمینهای خویش، و استواریشان در راه پیمانی که با من بسته‌اند، به من نامه نوشتند و من نیز پذیرفتم؛ زیرا که وفاداری اسقفان و راهبان در دوستی، و فداکاری ایشان نسبت به من و کوششی که در جهت گسترش امر من و یاری به دعوتی که می‌کنم و قصد آشکار کردن آن را دارم، از خود نشان داده‌اند، نعمتی بس بزرگ است. ایشان در برابر کسی که امر (پیامبری) یا جزئی از آن را باور ندارد و در مقام رد و انکار آن برآمده است، گردهم می‌آیند. دستهای او را می‌گیرند و وی را راهنمایی می‌کنند. ایشان این کار را انجام دادند و با کوشش تمام، چنین کسی را راهنمایی کردند تا بدان اذعان و اعتراف کرد و به آن پاسخ گفت و به آن آیین گردن نهاد [یا] مغلوب شد و پذیرفت. آنان به قصد پشتیبانی از پیمانی که میان من و ایشان استوار گشته بود و نیز به جهت پایداری نسبت به آنچه که با پذیرفتن آن، از یکدیگر جدا گشته‌ایم؛ و از فرط علاقه‌ای که به نیروگرفتن کار من داشته‌اند، و به منظور پشتیبانی از دعوت من، به این کار دست یازیدند. با یهود و مشرکان قریش و دیگران، همداستان نگشتند. ایشان جانهای خویش را از آزمندیهایی چون رباخواری و رشوه‌خواهی که یهود به دنبال آن بودند و به بهایی ناچیز، گرفتار خشم خدا گشتند، پاک نگاه داشتند. «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا... وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۱ «پس وای بر مردمانی (یهود) که خود به‌دست خویش، نوشته‌ای را می‌نویسند و سپس برای آنکه بهایی اندک به‌دست آرند، آن را به خدا بازمی‌بندند. پس وای بر ایشان از آنچه که